

مکتبہ اسلامیہ  
159A  
1991

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰

ترجمه منظوم دیوان امیرالمؤمنین (ع)  
از میر تقی الدین محمد کاشانی (صاحب خلاصه الأشعار) (زنده در ۱۰۱۶ ق)  
خط نستعلیق، جلال بن فتح الله، ۱۳۲۵. اشعار عربی و اشعار فارسی شنگرف، جلد مقوا ۸ برگ،  
قطع خشتی

۱۴۰۹۸



ن: ۱۰۹۴۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ترجمه سخنان امیرالمؤمنین علی از میر تقی الدین محمد کاشانی

مؤلف: میر تقی الدین کاشانی

موضوع: موعظه

تاریخ: ۱۳۲۵

۱۴۰۹۸

شماره ثبت کتاب: ۷۷۳۷۰

۱۳۲۵

۱۳۲۵

خطی - فهرست شده

۱۴۰۹۸

۱۴۰۹۸

ترجمه منظوم دیوان امیرالمؤمنین (ع)  
از میر تقی محمد کاشانی (صاحب خلاصه الاشعار) (زنده در ۱۰۱۶ ق)  
خط نستعلیق، جلال بن فتح الله، ۱۳۲۵، اشعار عربی و اشعار فارسی شنگرف، جلد مقوا ۸ بر  
قطع خشتی



۱۴۰۹۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه دیوان امیرالمؤمنین علی (ع) منظوم

مؤلف: میر تقی محمد کاشانی

موضوع: اشعار عربی و فارسی

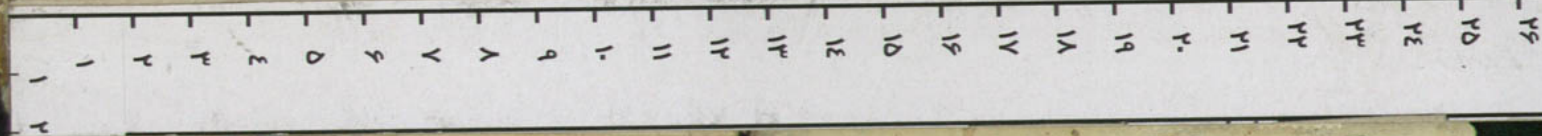
شماره ثبت کتاب: ۷۳۷۷

۱۳۲۵

۱۴۰۹۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

۱۳۲۵



ن: ۱۰۹۴۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ترجمه سخنان امام علی (ع) از جبهه اسلام

مؤلف: آقا علی بن ابی طالب

۱۴۰۹۸

شماره ثبت کتاب

۷۷۳۸۰

شماره ثبت کتاب

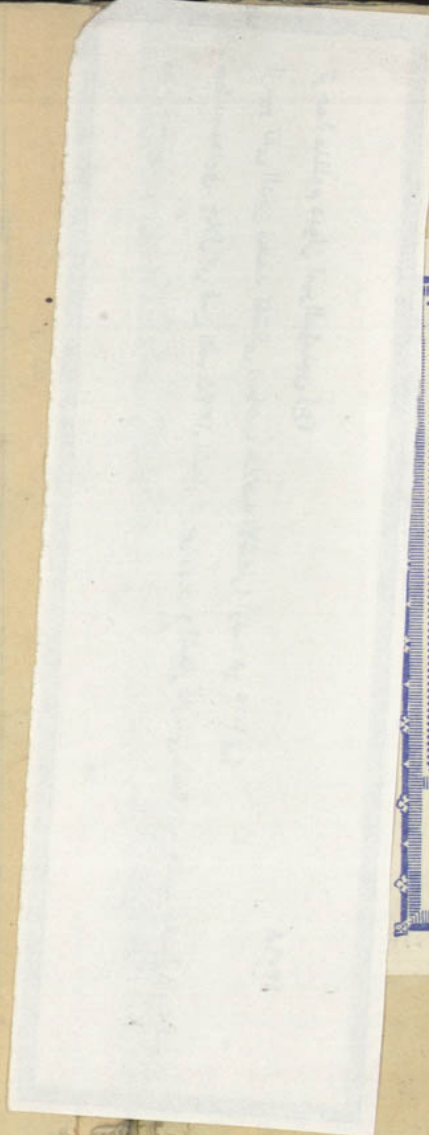


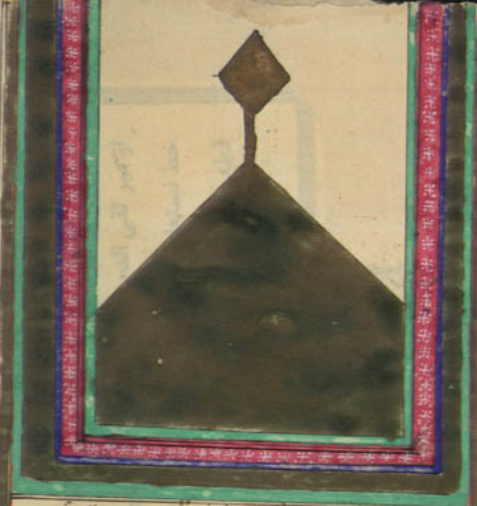
خطی - فهرست شده  
۱۴۰۹۸



بازرسی شد  
۶ - ۰۰

بازدید شد  
۱۳۸۵





این سیم ستم عقل و محب	این سیم ستم قدمات در
از علم شود قوت مردان پیدا	دست یگانگی است ای در
انت سیم کز خسر و نامد جا	از مکر بدین شود عقل سیم
والتاسع الحان و مواع	و سب الوفا و هائس الذبا
کوشند بکین و کوهیت مردم	شجره و فاد و صدق از عالم
و قلوب و محسوسه و اعتبار	نقصون و ستم الموده
یکن دل بن عقل پرست از دم	داند و فاد و سبانی بزبان

در ستم ستم ستم ستم	علی عسیر و اخلاق ستم
و ستم ستم ستم ستم	لور ستم ستم و ستم ستم
سز براد خود کوششی و اسل	سزند که غنای ستم ستم
بچار بید پال کز دنگل	یک نیم اگر طلب کنی ستم
و الموت من کل ذاک افر	و کل مایه ستم ستم
در ستم ستم ستم ستم	سزند که غنای ستم ستم
و ستم ستم ستم ستم	سزند که غنای ستم ستم
سزند که غنای ستم ستم	سزند که غنای ستم ستم
سزند که غنای ستم ستم	سزند که غنای ستم ستم
سزند که غنای ستم ستم	سزند که غنای ستم ستم

سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم  
سزند که غنای ستم ستم

مشایخ زک  
۵۸۶۱



عینان شستی تو دماند بجز فهدالباب و مسترقه لاجبا	شیمان بوکت الدایرهما لیس الغار من حنین
برخی فرق باشد از آن برون ارعدتی و سایر برون	برو اهدک میکند دمانون کر چشمین و حال کر میسول
کسلی کوفه اسباب تم تضیا شیرتکارات الکریم کتبا	و ادر کون اجاه و اعلم کتب و احسن ابی الاخرات کتبا
بیکه ادا کنی گوشه جوان زنها بغیر زین کین بیس خیا	ای فیدا زخمت قی با جود آزاد با حان کر مبنده بود
بکنی آن سینه قوت بخت و النصف من قوت بخت	بیت و ثوب قوت بوم و زبانات نصف بوم
عیب کت که سوال در کوزه تقدیر این کسبید فزونه ترا	چون در حداروی کوز بوز ترا با خود بزنی سیج در آن کوز ترا

مکتب  
۱۳۱۲  
مهر

علیک تسلوا الیدین کلهم ولا الضحی کن الالقیتم فینما	و بر ذوی القربی فی بر الابرار حقیقا و کما معنی الابرار علی
کر پس که نشانه دعوت اید پوسته شور و شین شین کتبت	با خلق جهان لطیف عادت اید علم و ادب نور عبادت اید
وما العمر الا ان کون فوفیت م علم من کتبت لم یعین حل التقی	بمانا مضی اقد عجب امددا و کم من فنی با فیه اضعه بوسا
فوش نیست بغیر حق شاکر کوه بمانال که ساخت استارک	با دشمن باد و مت کتبت کوه باید شراب سفیض او پر کوه
بغرب عن الاوطان طلیق فخرج جم و اکتاب مینشت	بسا در فنی الاسفار کتبت فخر و علمه آداب و فخره
جمعی بر روشن دین است علم و ادب حسرتی و کجاست	کامل خویش در خیر یافت در محبت ارباب نظر یافت

ما انزلنا رسلا بل لآلهم انني افصح عيسى حين فحشا	واندريد علم اني لا اقل فدا على كشمير ولكن لا اري احدا
مرد که قطاضل و احسان با چسپد با طرف جان کوه	قصان کمال خستو کجاست یک فرد ندیدیم که در آن باشد
اجبر قلملا فعدا العبد تریز والله یبصر کنت حالنا نظرت	وکل امر له وقت ویدیر و فوق تبرک بر نامه تقدیر
ای قیاز نام صفات او می نخست روز خفته که در علم	وزنج غار او فرافت شد دارد شب تیره روزی درونی
من بانی بر سر غمت بصیر آن سرنی لم ایتج بصره	کل بلاء لا یدوم یسیر نخل شیر لای و هم تیره
ای دل غم نامه درم نشوی احوال جهان بکفش سیکند	وزیاری هم شیشه و برنج و ایتبه قدس و نام نشوی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاسیس ۱۳۰۲  
۱۳۷۲

وهون عليك فان لا امو فليس باسك منتهيا	بخت الله مقادیرها ولا قاصد كجرك ما مودا
ای زبیر قدران کجی و نهل که فمید حیان ای یومی من الموت آفره	چون زبیر قدران تو با حق جان کجاست یوم ما قدر او یوم قدر
یوم ما قدر لم آخس اردی رویکه قضانت سج ای هره	و اذا قدر لم یعین اجددک وزست قضا کجا توان کرد
اندرک نهی با چه کوب پس جان ب العباد و ابوه	سززل خود توان بست آورد وزار رق الهفتین العنفة
لو کان رقی العباد و هم حله ما نلت من رزق نامرکه	

دردی که غم است از این  
دردی که غم است از این  
دردی که غم است از این  
دردی که غم است از این

۱۱۷  
 کتاب التوکل  
 در بیان تکیه بر خداوند

راست التور و محتاجان دور	فراخس من مدوم ولا ترو
و تفرقت الملوك بخصور	فما بقي الملوك ولا اقصو
ایام که دم بدم بگذرد گرا	چشم بهم نمی تپد و گرا
دری به سبزه که ازو خیال	در سفر نمی کام ننهد و گرا
ای که حمد الا سیریک کند	دانی چه صبر و صبر کند
لم یبق من مؤمنین قویستی	الا ایس آخا و من ایسند
کس نیست دین و کار و زنی	باشد بطریق محسوس و زنی
هر چند که باکی پیش کنی	از جانب او پیش مدو و زنی
سلام علی المل القور الی و اس	که خشم لم یلبوا فی المجا
و کای شتر او من بار و الما شتر	ولم یطوا من کر رطب و یاب
از جانب اسلام بر اهل تسبی	ان جمع که غایبند در عین
تو کی ز نام شوق بر می سپرد	باشند خواب از صبح رسد

ان فا کت الصدق کان محک	و من اصبر فی نفسه لیه محک
و من اذا عا س امر شبعک	ستت فی ثملای محک
کردم زده محسوس از این غی	باید که فی نفس دای انما حیر
هر چند که جان عزیز باشد	چون با طبع کند فکر ان
ما شیت الوفا و لا رقد و لا طبع	فی المنا من لم یبق الا اناس و اس
وا صبر علی عهدا و ارض	فانهد اکرم من کبر کعبه و تبع
از طبع جهان فاجوی سید	وز لیل زمان صفا مجوی سید
هر چه فیضا خدا باشد	از عهد و اعطا مجوی سید
لا تجر عن اذا ایتک نایه	وا صبر فی البصر عند الصبر من
ان الکریم اذا ایتک نایه	لم یسب من علی علامه الملک
هر چند که از صفا بلای می آید	وز قوس فاکت حیرت خفایا
و کی رضاشسته و مستطرم	تا باز در سپه از خدا می آید





اق علی الدنیا و الدنیا ما مؤمّنات لا تقصی ساعته	قافض الحنّ و محنت لوقه عن ملک فیها و کن بوقه
روزیکه خدا ختم وجودت وین مثل ذوق غافل	با خاک تو خنده او انزده است در غم نشود ز او مکران
اما الدنیا کلّیّ نزل او کوم قتی راؤ نام	او کصیف بات لیل فاعل او کبرق لاح فی اتق الاکل
وینا چون ذرّه از حقیقت تایی کای چو سرب می نماید برین	درین عدم جلوه کند چون لیلی کای فلک چو برق پرد آ
رود من الدنیا فاکت ال الا انما الدنیا کمنزل باب	و باد فان الموت لا شک نازل را حشیما کفوا تصیح حال
بمی که صیحت غیر از آن وینا مثل کینه ز با لمی باشد	ببند جان را و مصیبت نشوم ایستد سازان در حال تو

قدیم لیس کنی ای حق ترودا و کت لیس القرب فای	خدا قارحتا و آیت موع نامی بری ای سقر البعید اشع
ای چیده ز ضرر حقیقت تو باشده آخرت بسی دروا	و لیل جان گرفت ز این تو مزور کبیر بحر فردا تو شته
و اجعل ترودک الحاقه و واقف بقومک القاع لیسوی	و کاتک حفاک من سائل و اتقرقشرون کن لا یقع
هر یک کی که انان باشد پوسته تعوی و فاع کوشد	و ز نور صفای ان پیمان و ز رستن راه کچ پیمان باشد
و آخر مصاحبت الدرام الکل الموده ما از حتم و انما	منعوت صغور ارحم و و اذ انعت هم کک قطع
ای رفقه تجبت مردان علی با کرم نیک باشد لکی	انجبت پهلوی ز راه ان و کرد آن شوی پیمان





فضل الصخر من مثل الجبال	حب الی من منین الرجال
فقلت العاری فی الیقول	قول الناس لی فی الیقول
گرچه زجای خود بناخن کنی	شان که گشت بیرون بی
از کب علان فرج دیدن	تا فصل خدا کند ترا زود غنی
لا تخضعن لمخلوق اطلع	فان ذلک من مک فی الی
و ارسبق الله فی خزائن	فانما الامر من الکاف والنون
ای ایله جانب تیغ ذکا	زنا بر پیش کی دست نیا
که پی خود از غیر خدا نخواستی	شک نیست که نایمید کردی
وادی سر بر بوی اجنبی بکن	والکن ان کون له محیبا
بزند سخاوت و از جسد	کعود را دمی الاحسین
از طمچو باشد دل بر آسود	هرگز نشود کین پس آلوده
چون خود که چندان بوی	خوشتر از آن شود که اول

لا تقصیر انما است طعنا	نقشی ایک س لرا آسود
فما تراه بعین کن صانعا	هنگامه ایست که لا محاله قطع
هر کس که حدیث غیر گوید بیا	رضان که او را کجی محرم را
سری که در دست یا دشمن شود	که سر برود پیش کی فاش رسا
لا تبدا ان یضوق فی محض	قبل السؤال فان ذلک شیخ
ودع الماح فرقت لفظ ما راج	جلبت الیک طلا لا یفرغ
چیز که بر سپند را بد گفت	گوهر که نخ از سپند چرا بد گفت
در نهل سپنج با کردی و بود	از طاق فلک با غم و مست بود
ایضا صاحب الذن لظن	فان لا کد روت و ف
ولا تحسن لماعتده	فان الطسه ته مخوف
ای او در از لطف میساز بود	هرگز نبرم ز نخل فیستوق بود
با آن همه که یاد کنم قدر تو را	از دین من نپای ایستد چون بود





